

۱۴۰۹
۱۳۷۹

بزرگترین شاهد و سند خردورزی در بین محمدی صلی الله علیه و آله
قرآن کریم است. کتابی که معجزه جاوید آن حضرت و پایه و مبنای حجت
و اصیالت و حقایق دسآورد های رسول معظم است؛ چون در اسلام حجت
و اعتبار همه چیز به حجت و اعتبار قرآن مربوط است، مثلاً اعتبار تمام
آنچه از کلام و سیره ائمه اطهار اخذ شده به حقایق حضرت رسول صلی
الله علیه و آله مربوط می شود که آنها را معصوم و جانشین خویش از طرف
خداوند معرفی فرموده اند. حقایق رسول معظم نیز به حقایق و اعتبار قرآن
مربوط می گردد؛ چون اولاً بزرگترین معجزه پیامبر قرآن است. ثانیاً بدون
اثبات حقیقت قرآن و اینکه قرآن وحی الهی است، حقایق پیامبر در ادعای
نبوت و ارتباط با مبداء وحی قابل اثبات نیست. اگر حقایق قرآن و اینکه
اندیشه بشری و تفکرات و ذهنیات خود حضرت کمترین تأثیر در معارف و
سکال گیری آن داشته باشد و عصمت حضرت در تلقی وحی تا مرحله ابلاغ
و تدوین آن از خطا و مراقبت تام و معصومانه از قرآن اثبات نشود، تمامی
مباحث معرفتی و آموزه های آن دچار خدشه می شود اعم از توحید، معاد، بلکه
تجلی اصول اعتقادی، اخلاقی، عبادی، سیاسی-حکومی و ... لذا اثبات
حقایق همه آنچه به اسلام مربوط می شود حتی اثبات وجود خداوند به
حقایق قرآن با گره خورده است.

خردگرایی در قرآن

قرآن کریم به قدری به مسئله خردورزی و تعقل اهتمام ورزیده است و به
تفکر، تعقل و تعمیق دانش و اندیشه فراخوانده است که تحقیق در موارد آن
شکفتنی انسان را برمی انگیزد.
قرآن کریم از راه های مختلف انسان را به اندیشه، و تعقل فرا می خواند آن
همه را به اندیشه های ساده و گذرا بلکه اندیشه های ژرف و تعمقی که راه را بنمایاند
و نظمین کننده سعادت و تعالی بشر گردد.

مثلاً قرآن به پیامبر مأموریت می دهد که اعلام دارد آیین من، آیین
بصیرت من و آیین نینشی و آگاهی است و این راه من و راه پیروان من است
پس ای پیروان راه من است و من و پیروانم یا بصیرت کامل همه را به سوی خدا
فرمانی خواهم.

استصحاب کردن مومنان و صالحان را خردمندان و اهل دوزخ را نابخردانی
می داند که اهل تعقل و اندیشه نبوده اند. می فرماید از سفیهان و بی خردان
که کسی از چنین ابرامیم (با آن پاکی و درخشندگی) رو گردان خواهد شد یا
از زمان دوزخ خواهد می گوید «اگر ما گوش شنوا داشتیم و اهل اندیشه و تعقل
بودیم جای ما در دوزخ نبود».

راه قرآن کریم در طی چندین آیه پیاپی با تعبیر متفاوتی که از عقل به کار
می رود و شیوه های خاص که مخصوص قرآن است چنان سلسله وار انسان را
به تعقل فرا می خواند که قاری متدبر را سخت در اندیشه فرو می برد و نشان
می دهد که منطق قرآن چقدر خردورزی و تعقل دارای ارج و کرامت است.
مثلاً برای نمونه در سوره یوسف ابتدا می فرماید چه بسیار نشانه ها از
خداوند در آسمان و زمین که از کنارش می گذرند و از آن رویگردان اند (یعنی
عقل اندیشه از کنار آن می گذرند و به شعکفتی آن نمی اندیشند) و در آیه بعد
می فرماید بیشتر آنها که مدعی ایمان اند مشرک اند (یعنی به ملازمات عقلی
ایمان خویش نمی اندیشند و تفکر نمی کنند) سپس با پیش کشیدن مردان
الهی که به آنها وحی رسیده است و اشاره به سرگذشت امتها مذمت می کند
که شما چگونه در تفاوت زندگی آخرت برای اهل تقوی با زندگی چند روزه
دنیا تعقل نمی کنید.

در آیه بعد ضمن اشاره به رنج انبیای الهی در مسیر توحید، صاحبان
مواجه علی عقلی (اولوالالباب) را به تدبیر در داستان پیامبران بزرگ فرا
می خواند و می فرماید اینها از قماش داستانهای دروغین نیست بلکه عنصر
هکایت و بر حمت است!

لذا به طور کلی قرآن به چند گونه انسانها را به تفکر و تعقل فرا می خواند.
یکی ذکر عنوان تعقل و واژه های مرادف عقل و اندیشه و علم مثل تدبیر،
بصیرت، فکر، نظر، فؤاد، لباب، قلب، فقه، ذکر و ... و در گونه دیگر گاه با طرح



عالم محمد صالح اسماعیلی

مباحثی که با تعقل و تمکر همراه است اهمیت اندیشه و تعقل را تداعی می کند مثل آنچه از سوره یوسف گذشت و گاه هم ذکری از عنوان تمکر و تعقل به میان نمی آید؛ اما در آن برهانی عقلی مطرح است یا برای اثبات مدعا از مدعیان برهان عقلی طلب می کند.

قرآن به کسانی که غیر خدا را طلب می کنند می فرماید «به آنان بگو به من نشان دهید که این معبودها که شما غیر از خدا می پرستید چه چیزی از زمین را آفریده اند آیا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ پس دلیلی از کتابهای آسمانی پیشین یا اثری علمی ارائه کنید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوید».

در قرآن از قول حضرت نوح آمده است:

این نبوت و بعثت رحمت پروردگار من است که به من عطا فرموده و بر آن برهان و دلیل روشن دارم. یاز حقیقت بر شما پوشیده است؟ آیا من شما را به پذیرش نبوت اجبار می کنم که شما اظهار کرامت می کنید؟ یا در مورد جدالهای بی منطق مخالفان می فرمایند:

گروهی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت بر کتاب روشنی بخش در باره خدا به مجادله می پردازند یعنی نه از خود دانشی دارند و نه از هدایت اهل دانش بهره برده اند و نه چیزی از کتابهای آسمانی در دست دارند یا با خیال بافی و گمانه زنی جاهلانه به جدال می خیزند و دلایل خردپسند و استوار را بر نمی تابند.^۲

قبل از این آیه در همین سوره فرمود بعضی از مردم بدون هیچ دانشی درباره خدا به مجادله برمی خیزند و در اثباتی دو آیه نیز استدلالی قوی بر اثبات معاد و قدرت الهی به احیاء اموات اقامه می کند که اگر شما در امکان رستاخیز شک دارید به آفرینش خویش توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه - خون بسته - پاره های گوشت - بعضی دارای خلقت و بعضی بدون شکل دهی تا برای شما روشن سازیم که بر هر چیز قادریم و آنچه را بخواهیم تا مدت مبین در رحم مادران حفظ و (آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) سپس شما را به صورت طفل سپس به حد بلوغ و رشد می رسانیم. در این میان بعضی می میرند و بعضی به پیری و بدترین مرحله عمر می رسند، آنچنان که بعد از علم و آگاهی به فراموشی می رسند چیزی نمی دانند. از طرفی زمین را هم (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و می روید و از هر نوع گیاهان زیبا را می رویانند.^۳

قرآن در جای دیگر برای نفی تعدد اله چنین استدلال می کند: «با خدای سبحان خدایی نیست و بر فرض محال که تسلیم شویم با خدای سبحان خدایی باشد لازم می آید هر کدام از دو خدا مخلوق خویش را تحت قدرت خود قرار دهد و بر خدای دیگر غالب آید و در این صورت هیچ کاری در عالم انجام نخواهد شد و هیچ حکمتی نافذ نمی گردد و نظام عالم برهم فرو می ریزد».^۴

این قبیل استدلالها در قرآن بسیار زیاد است که بی جویی و احصا همه آنها نیاز به دسته بندی خاص و رساله ای مستقل دارد.

استدلال اخیر را اصطلاحاً «جدل تسلیم» می نامند که برای چیزی فرض محال می شود، یعنی ابتدا مدعای طرف نفی می شود سپس پذیرش آن را مشروط می کنند به شرطی ممتنع که چون شرط محال است شروط نیز اثبات محال می شود.^۵

قرآن کریم شدیداً طرفدار خردورزی است و مرتب بر آن تأکید می ورزد کما اینکه علم و دانش نیز مورد تأکید بلیغ قرآن و سنت رسول اعظم است، مثلاً کلمه عقل به صورت اسمی در قرآن کریم نیامده و به صورت فعل مثل یعقلون، تعقلون، تعقل، عقول و یعقلها در ۵۰ آیه به کار رفته است.

تمامی آنها اسان را به تعقل و خردورزی فرامی خواند یا نسبت به ترک آن ملامت می کند.

اساساً قرآن انسانهایی که نمی اندیشند و از تعقل و تمکر به دورند را انسان نمی داند. آنها را همردیف حیوانات بلکه فروتر از حیوانات می داند: «به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریده ایم، آنها دل (عقل) دارند ولی نمی اندیشند و چشمهایی که آیات را نمی بینند و گوشهایی که نمی شنوند آنها همچون چهارپایان اند بلکه گمراهتر، اینان همان غافلان اند (چرا که با داشتن هرگونه امکانات هدایت باز گمراهند)»^۶

قرآن ویژگی اهل ایمان را خردمندی و تفکر و بصیرت می داند. همین خردورزی و ذکاوت است که آنها را به قبول ایمان و التزام به لوازم آن وا داشته است.

قرآن درباره اولوالالباب که صاحبان مراحل عالی عقل اند می فرماید اولوالالباب که مطلوب قرآن از اهل ایمان اند کسانی اند که در آفرینش زمین و آسمان و آمدورفت شب و روز نشانه های روشن از خدای سبحان می یابند. کسانی که دائماً در حال ذکراند و در دستگاه آفرینش می اندیشند و می گویند خدایا اینها را بپوشه تیاریده ای تو هر عیب منزهی، ما را از عذاب برهان.^۷

از نظر قرآن مؤمنان واقعی و انسانهای ایده آل قرآنی خردمندانند و نقطه مقابل ویژگی اخص غیر اهل ایمان عدم بصیرت و تعقل است: مَثَلُ تُو در دعوت کافران بسان کسی است که گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر صنا می زند ولی آنها چیزی جز سروصدا نمی شنوند و حقیقت و مفهوم گفتار تو را درک نمی کنند و این کافران در واقع کروال و نایبایند از اینرو چیزی نمی فهمند.^۸

نفی تقلید مذموم و پیروی کورکورانه

بر همین اساس قرآن به استقلال فکری و تقویت بنیادهای عقلی و معرفتی فرا می خواند ضمن آنکه تقلید در میانی اعتقادی بر اصول عقاید را که صرفاً مسائلی عقلی و استدلالی است مردود می داند. به طور کلی پیروی کورکورانه

راه به شدت مذمت می‌کند و آن را منطق اعراب جاهلی و کسانی که از قدرت تفکر و تعقل منطقی بی‌نصیب‌اند می‌داند.

تقلید دو شاخه دارد: مدح و مذموم. استفاده فرد غیر متخصص در امور تخصصی از صاحبان تخصص در هر رشته‌ای لازمه زندگی اجتماعی و حکم قطعی عقل است. برای تقلید چهار فرض متصور است تقلید جاهل از عالم، جاهل از جاهل، عالم از عالم و عالم از جاهل. فقط فرض اول مقبول است.

روان‌شناسان نیز برای تقلید اقسام سه‌گانه‌ای قائل‌اند:

یکی آنکه شخص عمل یکی از اشخاص دیگر درباره خویش را عیناً و بی‌درنگ انجام دهد، مثل کودک چند ماهه‌ای که اطرافیان خود را خندان می‌بیند ولی بدون اینکه وجه آن را بفهمد می‌خندد. او از هرگونه فهم این عمل عاری است. این نوع تقلید را محاکات می‌نامند.

دیگر آنکه شخص رفتار دیگران را آگاهانه اما با آگاهی ناکافی تقلید کند، مثل بچه‌ای که کارهای بزرگترها را به منظور تشبه به آنها تقلید می‌کند، اما قصد و هدف آن را نمی‌فهمد. این نوع تقلید را تقلید بالمعنی الاخص می‌گویند.

در نوع سوم، شخص با آگاهی کافی از حسن کاری که دیگری انجام می‌دهد آن را تکرار می‌کند، مثل جوانی که از میان رفتار دیگران آنچه را بهتر می‌یابد برمی‌گزیند و برای آن دلیلی هم بیان می‌کند که با علم و عمد همراه است. این نوع تقلید اقتباس است.

قرآن کریم برای هر فرد شخصیت مستقلی قائل است که از آن می‌توان دو نتیجه گرفت:

الف) با وجود این شخصیت فطری، آدمی در برابر تاریخ و جامعه، خود را از دست نمی‌دهد و در جامعه ذوب نمی‌شود، بلکه همچنان آزاد و مختار می‌تواند همچون سدی استوار در برابر جریان تاریخ بایستد و حتی سیر آن را تغییر دهد.

ب) در برابر تقلید کورکورانه از گذشتگان انسان توجیهی ندارد و چنین عذری از او پذیرفته نیست.^{۱۰} خداوند در آیه میثاق می‌فرماید: و بیاد آر زمانی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه به خویش ساخت و فرمود که آیا پروردگار شما نیستم، گفتند چرا گواهی می‌دهیم (چنین کرد که میباید) روز رستاخیز بگویند ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبرماندیم) یا بگویند پسران ما پیش از ما مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آنها نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام داده‌اند مجازات می‌کنی.^{۱۱}

قرآن در دو مورد پیروی کورکورانه پیشینیان را به شدت مذمت می‌کند و آن را خلاف مقتضای عقل و موجب فروافتادن در دام شیطان می‌داند.

وقتی به آنها گفته می‌شود آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند ما آنچه که پدران خویش را برآن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نمی‌یافتند باز از آنها پیروی می‌کردند.^{۱۲}

مقصود از تخطئه تقلید

اگر پیروی از پیشینیان بدین صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را به دست آنها بسپارد این نتیجه‌ای جز عقبگرد و ارتجاع نخواهد داشت چرا که معمولاً نسلهای بعد از نسلهای پیشین آگاهتر و کاروان علم‌رو به سوی تکامل است.

لذا منع از چنین تقلیدی به معنای منع بهره‌وری از کاروان اندیشه بشری نیست. آنچه از نظر قرآن نکوهیده است آن است که تقلید کورکورانه مانع رشد مادی و معنوی و فکری و عقلانی شود و انسان خود را از هدایتهای وحی و معارف بلند الهی و سیر در اندیشه‌ها و راهنماییهای استوار عقلانی و داده‌های صریح و گسترده برخوردار از تجارب دانشمندان و جوامع بشری و ارزشهای والای انسانی محروم سازد.^{۱۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. یوسف/۱۰۸.
۲. بقره/۱۳۰.
۳. ملک/۱۰.
۴. یوسف/۱۱۷-۱۲۵.
۵. احقاف/۲.
۶. هود/۲۸.
۷. حج/۸.
۸. حج/۵۳.
۹. مومن/۹۷.
۱۰. محمد علی حرانلی، استدلال در قرآن کریم، ص ۱۰۵.
۱۱. اعراف/۱۷۹.
۱۲. آل عمران/۱۹۰ و ۱۹۱.
۱۳. بقره/۱۷۱.
۱۴. محمد تقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۲۰.
۱۵. اعراف/۱۷۲.
۱۶. بقره/۱۷۰ و لقمان/۲۱.
۱۷. محمد تقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۲۰.